

جلسه نگارش به مثابه سلوک

علم الاسماء . جلسه ۷۴

منصور براهیمی. ۲۴ مرداد ۱۳۹۶

با همین تمرکز وارد لحظاتی از عمرتون میشد که زندگی به طرز عجیبی لزوج و چسبناک شده و به وجودتون چسبیده به شدت نفرت انگیز شده به یاد میارید که این از یک احساس عمیق گناه ناشی میشه الان با تمام وجود این احساس رو دارید که کاش زمین دهان باز کنه و شما رو ببلعه کاش آب بشید و تو زمین فرو برید باینکه هیچ کس دور و بر شما نیست و کاملا تنهایی کمی به خودتون میاید و تامل میکنید در اینکه چرا این وضع پیش اومد مگه شما چکار کردید اون عملی که انقدر باعث بهم ریختن وجود شما شده و این احساس گریز این احساس لزوج بودن همه چیز و نفرت انگیز بودن همه چیز به شما دست داده اصلا عملی نیست که به دیگران مربوط بشه نتایج سوئی هم برا آینده از نظر خودتون نداره فقط دین شما رو نهی کرده همش میاندیشید که خوب چرا باید انقدر بهم بریزید چرا باید انقدر شرمسار باشید از چی شرمسار هستید نه کسی شاهد اون ماجرا بوده نه کسی میدونه نه به کسی مربوط میشه اینقدر این احساس آزار دهنده است که واقعا میرید به سمت کفاره جویی تا کفاره این گناه رو پس بدید باید انقدر رنج ببرم تا این احساس از وجودم محو بشه اما هر چه میکنید چسبندگی زندگی و زیستن از شما رخت برمی بنده این لزوج بودن و نفرت انگیز بودنش تصمیم میگیرید اون ذهنی که دائم داره توجیه میکنه دائم به شما میگه که هیچ ضرری هیچ مشکلی هیچ شهادی با این گناه شما همراه نبوده این رو انکار میکنه این نفس توجیه کننده تون رو انکار کنید این جزو وجود شما نیست چسبیده انگار به وجود شما گویی همه چیز رو میخواد توجیه کنه اما میشه انکارش کرد انقدر در این انکار پافشاری می کنید احساسی مثل خلع بدن از بدنتون جدا میشد انگار بدن بخشی از وجود شما هست و نیست میتونید بدنتون رو مشاهده کنید می تونید الان به راحتی نیازهای کاسبی رو که برا خودتون توجیه می کردید دلیل میاوردید همونا رو انکار کنید هر چه در این انکار جلوتر میرید ابعاد وجودی تون گسترده تر میشه انگار چیزهایی از گذشته گذشته هایی خیلی دور گذشته های ازلی و اساطیری کم کم روشن میشه کنار خودتون کنار بدنتون موجودی رو می بینید که خیلی آشناست هر چه فکر میکنید دیدم کجا دیدم کی اومد اصل کنار شما آیا همون بخش انکار شده وجود شماست جدا شده از شما کاملا آشناست با نگاه آدم مو سپید به شما نگاه میکنه و سرش رو تکون میده انگار شما رو از دست رفته فرض میکنه هر چه میگذره بیشتر به یاد تون میاد خاطرات ازلی تون زنده میشه این که همون شیطان که زمانی حاضر نشد به شما سجده کنه میگه شما کی بودید که من به شما سجده کنم بیشتر به یاد میارید به یاد میارید زمانی رو که خداوند به فرشتگان گفت که به شما سجده کنند و اونها چون و چرایی کردند در مورد فساد و خونریزی که شما میکنید و خداوند به شما گفت که اسمائی رو که آموخته اید برا اونا بازگو کنید همین طور که به یاد میارید تمام جهان و تمام جهان ها آرام آرام روشن میشه نوری روشنتر همه چیز رو حتی گذشته های خیلی دور شما رو روشن میکنه چقدر همه این صحنه ها براتون آشناست احساسی دارید که گویی دارید محو میشد در همه این عوالم اما در عین حال یه آگاهی بسیار گسترده در وجود شماست یا با شماست اصلا وجود شما همین آگاهی ست وقتی در عوالم نگاه می کنید هیچ مجهولی وجود نداره شما قادرید در همه اونها تصرف کنید این اصلا احساس منیبت بزرگی نیست که بخودتون مغرور بشید یا قدرتی که غرور با خودش بیاره اما واقعا قدرته قدرتی است ناشی از وصل شده به چیزی الان معنای دیگه ای از انا الحق من همون حقم میفهمید و معنای دیگری از اینکه شما خلیفه خداید شما جانشین خداوند در روی زمین هستید

برای شما شکل میگیره اون معنایی که الان درک میکنید اگرچه دارید به یاد میارید ولی هیچ وقت به این شکل درک نکرده بودید یه عینیت محضه اصلا نیازی نیست بهش بیاندیشید چیزی بیرون از وجود شما نیست به طرز کاملاً بدیهی و آشکار انقدر بدیهی که شهودش دارید می کنید وقتی از خاطرات عمیق تون بر می گردید و به بدنتون نگاه میکنید اثری از اون شیطان از اون موجود آشنا پیدا نمی کنید اون بخشی از وجودتون که کاذب بود و مثل ماده ای چسبناکی به شما چسبیده بود از وجود شما جدا شده تصمیم میگیرید مثل حضرت آدم یه توبه نصوح کنید و این توبه و مثل برنامه ای برا خودتون بنویسید و با اون عهد ببندید عهدی ببندید که زمانی خداوند روز الست با شما بست آنچه رو که مینویسید همین بازگشت شماست میخواید برگردید به اون اصل ترین گوهر وجودی تون و عهد ببندید و می نویسید برا اینکه هیچ وقت یادتون نره هر وقت آماده بودید میتونید شروع کنید